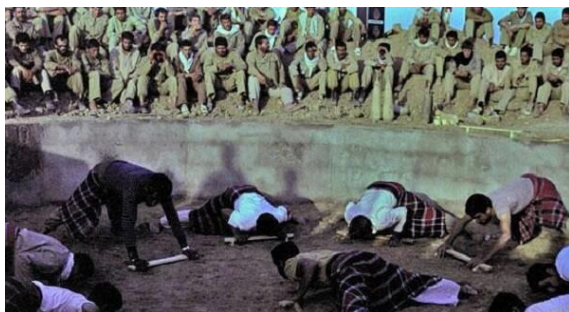


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



در گودِ زورخانه، فریاد «یا علی» تنها ندایی برای برافراشتن میلِ سنگین نیست؛ ندایی است برای برافراشتن بارِ مسئولیت، شرف و مردانگی. در ورزش پهلوانی، قهرمانی به بلندای وزنِ میل نیست، به عمقِ ایثار و گذشتی است که در جانِ پهلوان ریشه دوانده است.

هنگامی که دشمن به میهن اسلامی ما حمله کرد، این پهلوانان بودند که درس‌های گود را در خونین‌ترین میدان‌های نبرد به نمایش گذاشتند. آنان «میل» ورزش را به «مسلّس» دفاع مبدل کردند و «شنای» روی زمین را به «شهادت» در آسمان آرزوها.

این نوشتار، بر آن است تا با نگاهی ژرف‌نگر و مستند، به روایت زندگی پرفراز و نشیب شهدای شاخصی بپردازد که در عرصه ورزش پهلوانی تبحری کم‌نظیر داشتند. در این اثر، کوشیده‌ایم تا با واکاوی ابعاد مختلف شخصیتی این بزرگ‌مردان، از سوابق ورزشی و روحیات پهلوانی گرفته تا لحظه‌های نبرد و شهادت، تصویری جامع و ماندگار از این چهره‌های درخشان ارائه دهیم.

امید است این اثر، ادای دینی کوچک به مقام شامخ این عزیزان بوده و چراغ راهی برای نسل‌های حاضر و آینده باشد. یادشان گرامی و راهشان پررهرو باد.

سرآغاز

ورزش پهلوانی و زورخانه‌ای، کهن‌ترین میراث جسمانی و اخلاقی ایران زمین، فراتر از یک فعالیت بدنی، نگارستان ارزش‌های انسانی و عرفانی است. گود زورخانه، کهن‌ترین دانشگاه تربیت مردان خداپرست، ایثارگر و وطن‌دوست بوده است؛ دانشگاهی که در آن، به جای آموختن فنون جنگ، راه و رسم زندگی و چگونه مردن را می‌آموختند. هنگامی که دشمن متجاوز به میهن اسلامی ما حمله کرد، فارغ التحصیلان این دانشگاه کهن، درس‌های خود را در بزرگ‌ترین میدان آزمایش به منصفه ظهور رساندند.

پیوند ناگسستنی فرهنگ پهلوانی و شهادت

از دیرباز، مفهوم پهلوانی در ادبیات و فرهنگ ایران با مفاهیمی چون جانبازی، دفاع از مظلوم و ایثار گره خورده است. پهلوانان شاهنامه، همچون رستم و سهراب، اگرچه در داستان‌ها غرق در نبردهای اساطیری هستند، اما در بطن خود، نماد مقاومت در برابر ظلم و بی‌عدالتی هستند. در دوران معاصر، و با وقوع انقلاب اسلامی و سپس جنگ تحمیلی، این اسطوره‌های کهن، در قالب مردان جهادی و شهدایی تجلی یافتند که داستان‌رزم‌آوری‌هایشان، به اندازه‌ی نبردهای اساطیری و حماسی است. ورزش زورخانه‌ای، با آیین‌ها و مراسم خاص خود، از جمله ذکر و نوای مرشد، به نوعی این مردان را برای لحظه‌های سخت و آزمایش‌های بزرگ آماده می‌کرد. ریتم ضرب مرشد، نه تنها هماهنگ‌کننده‌ی حرکات ورزشی، که کوبنده‌ی طبل عزم راسخ برای دفاع از حریم ایران اسلامی بود.

راهنمای مطالعه و پیش‌درآمدی بر فصل‌های پسین

اکنون که با پیشینه پرافتخار ورزش پهلوانی و نقش بی‌بدیل آن در شکل‌گیری شخصیت مردان میهن‌دوست و ایثارگر آشنا شدید، در ادامه این نوشتار با زندگی و حماسه شهدای شاخص این عرصه همراه خواهیم شد.

آنچه پیش رو دارید، روایتی مستند و تحلیلی از چهار چهره نمادین است که ارزش‌های پهلوانی را در میدان جنگ و ایثار به نمایش گذاشتند:

1. شهید شهید سعید طوقانی (پهلوان نوجوان کشور)

تولد، ورود به عرصه پهلوانی، و نقش او در ترویج ورزش زورخانه‌ای در جبهه.

2. شهید عباس دائم‌الحضور (مرشد جوانمرد گود زورخانه و جبهه‌های نبرد)

همکاری مشترک با شهید طوقانی در برپایی زورخانه در پادگان دوکوهه و نقش او در جبهه

3. شهید ابراهیم هادی (نماد اخلاق و مردانگی)

تبلور اخلاق، صبر و مردانگی در زندگی شخصی، ورزش و جبهه

4. شهید حاج قاسم سلیمانی (پهلوان عصر مقاومت)

تجسم ارزش‌های پهلوانی در دوران معاصر و نقش او در ادامه راه شهدای گذشته

شهدای این مجموعه، هر یک به نوعی نشان‌دهنده مرحله‌ای از تطور فرهنگ پهلوانی هستند: از میدان زورخانه تا میدان نبرد، و از نبرد فیزیکی تا نبرد معنوی در دوران معاصر.

اکنون دعوت می‌کنیم تا این سفر معنوی را با شناخت شهید سعید طوقانی آغاز کنید؛ نوجوانی که قهرمان گود زورخانه بود و قهرمانانه در جبهه به شهادت رسید.



شهید سعید طوقانی

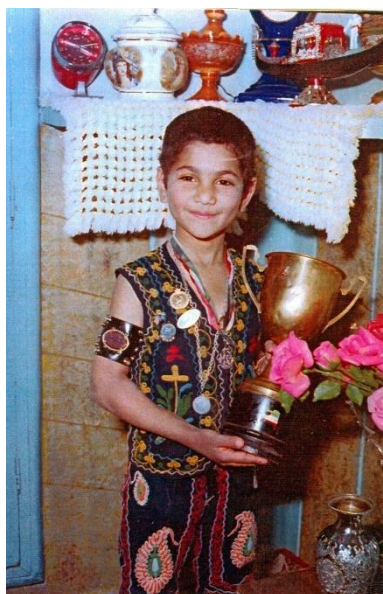
پهلوان نوجوانی که گود زورخانه را به جبهه کشاند.

تولد و سال‌های نخستین

سعید طوقانی در سال 1348 در تهران دیده به جهان گشود. به دلیل اینکه پدرش مرحوم حاج اکبر علی طوقانی، از ورزشکاران بنام ورزش باستانی تهران بود، از سن چهار تا پنج سالگی به این ورزش علاقه‌مند شد و به همراه پدر و برادران بزرگترش که آنان نیز از ورزشکاران بودند، در زورخانه حضور پیدا می‌کرد. استعداد و علاقه‌اش به ورزش‌های پهلوانی به زودی توجه مرشد زورخانه را جلب کرد. او تحت آموزش‌های «کربلایی محمدحسن» قرار گرفت و به سرعت در فنون ورزش باستانی پیشرفت کرد.

ورود به عرصه پهلوانی

علاقه زیاد او به شیرین‌کاری در ورزش باعث شد تا در این زمینه رشد بسیاری کند و با ارائه نمایش‌های زیبا، همگان را متحیر سازد. در سن شش سالگی حضوری پررنگ‌تر در عرصه ورزش باستانی پیدا کرد و در سن هفت سالگی (سال ۱۳۵۶)، سعید در مسابقات پهلوانی نوجوانان کشور شرکت کرد و با وجود سن کم، توانست تنها در عرض ۳ دقیقه ۳۰۰ دور به دور خود بچرخد و با اجرای حرکات منحصر به فرد، بازوبند پهلوانی کشور را از آن خود سازد. از آن روز به بعد، پوسترها و تصاویری با عنوان «پهلوان کوچولوی کشور سعید طوقانی» زینت‌بخش زورخانه‌ها و نشریات ورزشی شد. او در زورخانه شعبان جعفری (معروف به شعبان بیمخ) به ورزش ادامه داد و به «پهلوان سعید» معروف شد. مهارت او در انجام حرکات سنگین و نمایش‌های پهلوانی زبانزد بود.

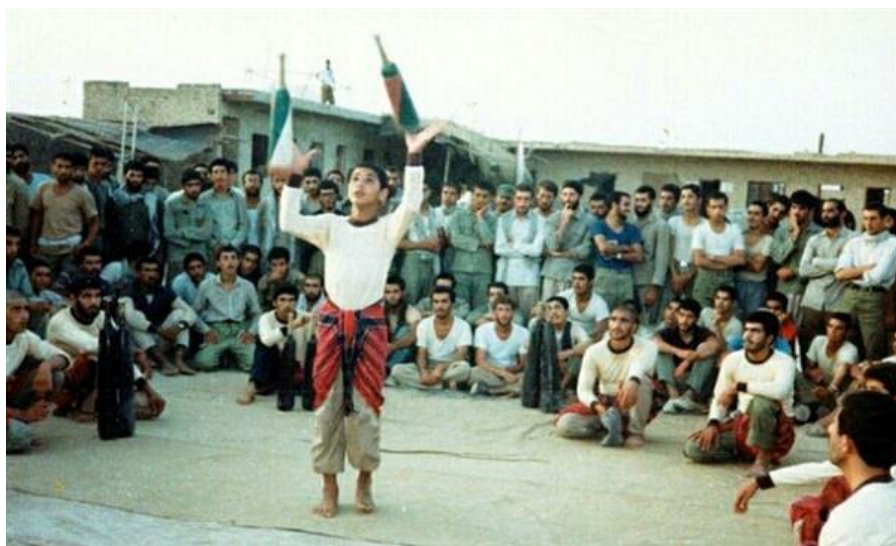




عزم راسخ برای حضور در جبهه

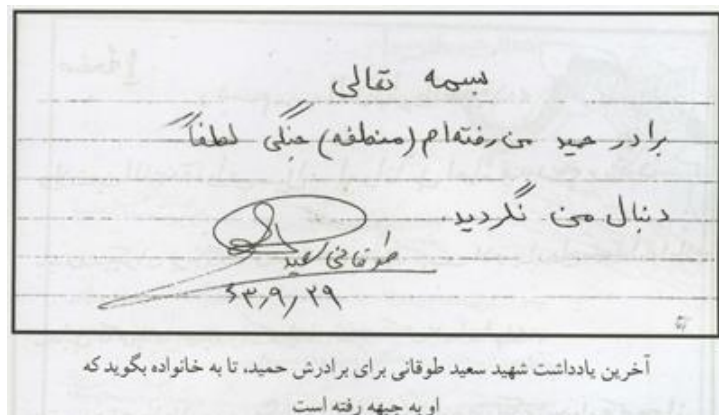
با شروع تجاوز رژیم بعثی عراق به ایران در مهر ماه سال ۱۳۵۹، سعید که نوجوانی بیش نبود، بر رفتن به جبهه اصرار می‌کرد. نمی‌توانست بپذیرد که برادران بزرگترش علی، محمد و حمید به جبهه بروند و او در خانه بماند. مجروحیت علی و به دنبال آن مفقود شدن محمد در عملیات والفجر یک در بهار سال ۶۲، تصمیم سعید را برای حضور در جبهه و جایگزینی برادرانش دوچندان کرد.

سرانجام با اصرار فراوان توانست همراه پدرش و گروهی از ورزشکاران باستانی، برای اجرای ورزش برای رزمندگان اسلام، راهی جبهه شود. ولی خود بخوبی می‌دانست که این همه فقط بهانه ایست برای حضور در صفوف رزمندگان و بس. او در پادگان دوکوهه، همراه با دوست و هم‌رزمش شهید «عباس دائم‌الحضور»، اقدام به برپایی زورخانه کرد. این ابتکار نه تنها به تقویت قوای بدنی رزمندگان کمک می‌کرد، بلکه روحیه‌ی آنان را نیز تقویت می‌نمود. سعید به رزمندگان می‌گفت: «ورزش پهلوانی، فقط قوی شدن بدن نیست، قوی شدن روح است».



بازگشت به جبهه

در بازگشت از جبهه، اگرچه جسمش به خانه بازگشت و ظاهراً در کلاس درس بود، ولی روحش در جبهه‌ها جا مانده بود و همان شد که آنقدر اصرار ورزید و با دستکاری شناسنامه خود و بالا بردن سنش، توانست در سال ۱۳۶۳، راهی جبهه‌ها شود. روزی که از خانه رفت تنها یک کاغذ از او روی طاقچه ماند که نوشته بود «برادر حمید من رفتم منطقه جنگی دنبال من نگردید».



حضور در کنار رزمندگان گردان میثم لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) در عملیات بدر در زمستان سال ۱۳۶۳، به قدری برای او مهم بود که با وجود بیماری شدید، از بیمارستان شهید کلانتری اندیمشک خود را به خط مقدم جبهه رساند و توانست به عنوان پیک در عملیات حضور پیدا کند.

بچه‌های گردان میثم و دیگر گردان‌ها علاقه خاصی

به سعید داشتند چرا که پاک بود و شیرین. هنگامی که در لباس رزم ورزش می‌کرد، می‌چرخید، میل‌های باستانی را به آسمان می‌انداخت، همه شیفته‌اش می‌شدند؛ از همه بالاتر اخلاقش بود که نسبت به کسی بغض، حسد و کینه نداشت. با همه از در محبت وارد می‌شد. اول یک شوخی بامزه بود، بعد خنده و بعد دوستی...

شامگاه بیست و دومین روز اسفند ماه در شرق دجله، نیروها سوار بر قایق از آب گذشتند و از جزیره مجنون نیز رد شدند. سعید سلاح بر دوش، میان ستون نیروها، استوار و محکم گام برمی داشت. تیربارهای دشمن بی امان آتش می ریختند. ناگهان سعید که کمی دولا شده بود از ستون نیروها خارج شد و در میان تاریکی دشت که با سرخی منورها روشن شده بود راه سمت چپ را پیش گرفت و از نیروهای گردان دور شد.



دی ۱۳۶۳ یادگان دوکوهه. آخرین عکس ها در جمع بچه های گردان میثم
ایستاده از راست: شهید احمد کرد، ناشناس، اصغر بهارلویی، شهید سعید طوقانی
نشسته از راست: شهید حسین رجبی، جانباز سیدعلی اکبر موسوی، شهید عباس دائم الحضور

لحظاتی بعد سعید زانوهایش را بر زمین کوبید، مکثی کرد و به ناگاه با صورت بر زمین افتاد و فرمانده که به دنبال او بود به طرفش دوید، فقط می گفت: سعید، سعید چی شده؟ دست بر شانه اش گذاشت پیکر سعید را برگرداند، چشمانش هنوز باز بود و بر لبانش خنده گشوده مانده بود. نگاهی به شکم سعید کرد، از میان انگشتانش که جلوی شکمش را گرفته بود، خون گرم جاری و بر زمین خشک روان می گشت. سعی کرد دستانش را که محکم شده بود بردارد...

گلوله تیربار سنگین دوشکا بدن او را شکافته بود و سعید این نوگل ۱۵ ساله که می دانست چقدر بچه های گردان دوستش دارند در آخرین لحظات برای اینکه هیچ یک از بچه ها متوجه شهادتش نشوند و خللی در روحیه کسی وارد نیاید، در حالی که توانی در بدن نداشت خود را از نیروها دور کرد و در خلوت تنهایی سر بر زمین نهاد و به فرمانده اش گفت: «برادر شما را به خدا قسم، به بچه ها نگو سعید شهید شد و صورت مرا بپوشان تا نیروها به راه خودشان ادامه بدهند که وقت تنگ است.»

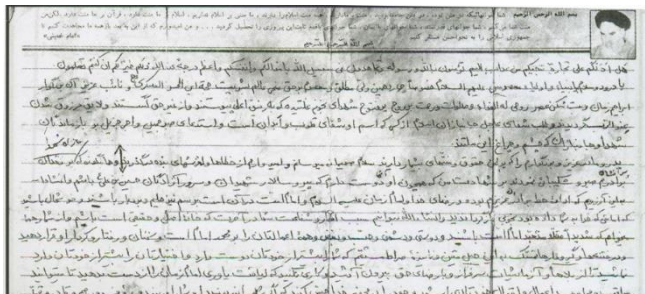
پیکر قهرمان کشورمان به مدت ۱۳ سال در خاک منطقه العماره عراق باقی ماند و در سال ۱۳۷۶ پیکر سعید طوقانی را به میهن بازگردانیدند و در زورخانه شهدای طوقانی در کاشان به خاک سپردند.

«وصیت نامه شهید سعید طوقانی»

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام بر انبیاء و اولیاء معصومین علیه السلام خصوصا چهاردهمین ولی مطلق و معصوم بر حق منجی عالم بشریت حجه ابن الحسن العسگری (عج) و نایب عزیز آن بزرگوار ابراهیم زمان و بت شکن عصر روحی له الفداء و صلوات و رحمت بر روح پرفتوح شهدای بخون غلطیده که به ملکوت اعلی پیوستند و از غیر حق گسستند و لایق مرزوق شدن عند الرب گردیدند و طلب شفای عاجز جانبازان اسلام از کسی که اسم او شفای قلوب عابدان است و استدعای صبر جمیل و اجر جزیل بر بازماندگان شهدا و جانبازان که چشم و چراغ این ملتند .

خدمت پدر و مادر عزیز و بزرگوارم که بر من حقوق و منتهای بی شمار دارد سلام صمیمانه می رسانم و امیدوارم از خطایا و لغزشهای بنده درگذرند و همان گونه که خانواده شهدا بر فقدان پسرانشان و برادر صبر و شکیبائی نمودند بر شهادت من که همچون آنها دوست دارم که پیرو سالار شهیدان و سرور آزادگان حسین بن علی (ع) باشم و انشاء... به این آرزویم که ادامه خط برادران عزیزم بود و رضای خدا و امام زمان (عج) و امام امت در آن است برسم و نیز صبور و بردبار باشید و خوشحال باشید که امانتی که خدا به شما داده بود به خوبی بازگردانید و انشاء... بتوانیم سبب افتخار و شفاعت شما در آخرت که خانه اصلی و حقیقی است باشیم و از شما و همه می خواهیم که شدیداً مقلد و متعبد امام امت باشید و دوستی و دشمنی و حب و بغض و همه اعمالتان را بر محور امام امت و سخنان و رفتار و کردار او قرار دهید و در فتنه ها و گیر و دارها تمسک به این حبل متین و نماینده صراط مستقیم که شما را بیشتر از خودتان دوست دارد و اختیارتان را بیشتر از خودتان دارد نمایند تا از بلاها و آزمایشات سرافراز و با رضای حق بیرون آئید و کاری نکنید که لیاقت یاوری امام زمان را از دست بدهید تا می توانید مراقب و محاسب اعمال و احوال خودتان باشید و خود را در محضر خدا حس کنید که اگر شما او را نمی بینید او شما را می بیند و رؤوف و رحیم و قادر و قهار است و حلم و صبر در راه او شما را جری دهد و ظالم و جهول نکند .



خدایا ، خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار
والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته



شهید عباس دائم‌الحضور

مرشد جوانمرد گود زورخانه و جبهه‌های نبرد

تولد و سال‌های نخستین

شهید عباس دائم‌الحضور در ۱۹ آذر ۱۳۴۳ در تهران دیده به جهان گشود. پدرش رضا نام داشت و عباس در خانواده‌ای متدین و علاقه‌مند به فرهنگ ایرانی-اسلامی رشد کرد. وی تحصیلات خود را تا مقطع سیکل (راهنمایی) ادامه داد و از نوجوانی به ورزش‌های پهلوانی علاقه‌مند شد و از همان دوره نوجوانی با ممارست و علیرغم قوانین زورخانه برای ورود بچه‌ها به گود، پایش به این مکان مقدس باز می‌شود و کم‌کم در کنار پیرمردهای مرشد ضرب می‌گیرد. .

عباس در زورخانه به ورزش باستانی مشغول شد و به عنوان مرشد فعالیت می‌کرد. او در زورخانه شعبان جعفری (معروف به شعبان بیمخ) با شهید سعید طوقانی آشنا شد و به دلیل روحیه جوانمردی و اخلاص، به عنوان مرشد و دوست وفادار سعید، همراهی او را بر عهده گرفت. این دو پهلوان، چنان رابطه عمیقی داشتند که مانند دو برادر بودند .

حضور در جبهه و برپایی زورخانه در پادگان دوکوهه

با آغاز جنگ تحمیلی، عباس به همراه سعید طوقانی به جبهه شتافت. او در پادگان دوکوهه (مقر لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله) نقش کلیدی در برپایی زورخانه برای رزمندگان ایفا کرد. این اقدام نه تنها به تقویت قوای بدنی رزمندگان کمک می‌کرد، بلکه با اجرای مراسم ذکر و نوای ضرب، روحیه آنان را نیز تقویت می‌نمود. عباس با ضرب‌گیری و همخوانی ذکرها، فضایی معنوی در جبهه ایجاد می‌کرد .

عباس دائم‌الحضور به عنوان یک مرشد، نه تنها در فنون ورزشی مهارت داشت، بلکه به دلیل اخلاق نیکو و روحیه جوانمردی مورد احترام همه رزمندگان بود. هم‌زمانش او را به عنوان فردی متواضع، شجاع و وفادار توصیف می‌کردند که همیشه آماده کمک به دیگران بود.



خاطره‌ای از مرشدی شهید عباس دائم‌الحضور در جبهه

شبی که اضطراب نبرد فردا در چهره همه رزمندگان موج می‌زد، عباس دائم‌الحضور بی آنکه کلمه‌ای بگوید، دمام را به دست گرفت و در میان جمعیت ایستاد. نوای ضرب او ناگهان فضای پادگان را پر کرد. با صدایی رسا و دلنشین شروع به خواندن کرد:

"یا علی گفتیم و شد شیران را شیر" از توکل شد دل ما را مسیر

کم‌کم رزمندگان دور او جمع شدند. عباس ادامه داد و ذکر «یا علی» را کشید. چشمانش برق می‌زد و هر ضربه او بر دمام، گویی بر قلب‌هایمان می‌نشست. نگاه‌ها براق شد، نفس‌ها در سینه حبس شد و اشک از چشمان بسیاری جاری شد.

ناگهان یکی از رزمندگان از جا برخاست و فریاد زد: «الله اکبر!». سپس دیگری و دیگری... تا تمام جمعیت یکپارچه فریاد «یا زهرا» و «یا علی» سر دادند. در آن لحظه، ترس و اضطراب جای خود را به شجاعت و یقین داد. عباس با مرشدی خود، گویی بچه‌ها را برای بزرگ‌ترین مراسم پهلوانی زندگیشان آماده می‌کرد.

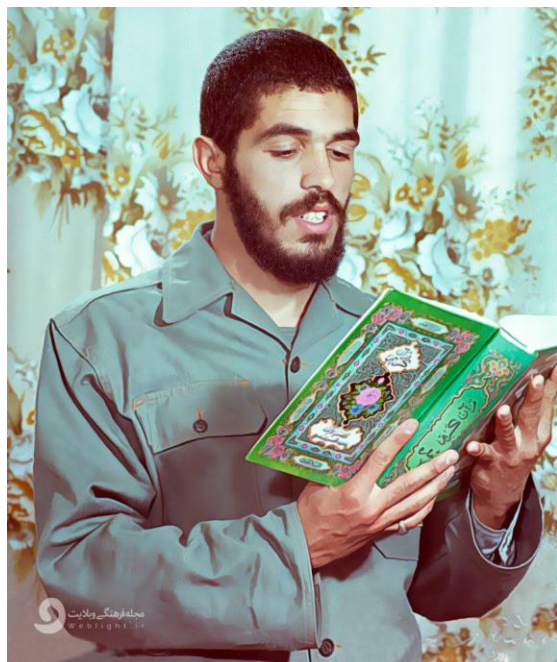
این خاطره نشان می‌دهد شهید دائم‌الحضور تنها یک رزمنده نبود؛ او یک مربی معنوی بود که با استفاده از هنر مرشدی و آیین‌های پهلوانی، روحیه، شجاعت و ایمان رزمندگان را برای نبرد تقویت می‌کرد. او به‌درستی می‌دانست پیروزی در جبهه تنها با سلاح به دست نمی‌آید، بلکه با قلبی مطمئن و روحیه‌ای قوی محقق می‌شود.



شهادت

شهید عباس دائم الحضور در عملیات بدر (اسفند ۱۳۶۳) به شهادت رسید، ایشان به همراه هم‌رزمش، شهید سعید طوقانی، در منطقه هویزه شهید شدند و پیکر این شهید پس از سال‌ها مفقود بودن، در دهه ۱۳۷۰ شناسایی و در امامزاده طاهر کرج به خاک سپرده شدند.

شهید ابراهیم هادی

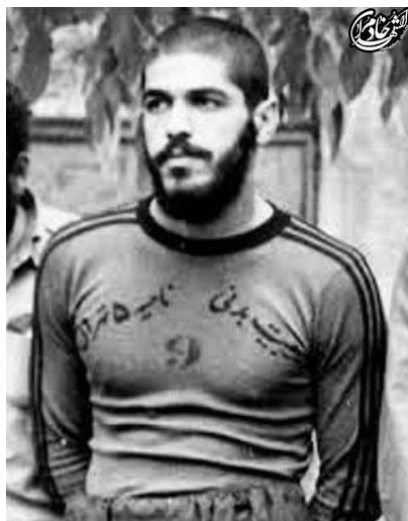


شهید ابراهیم هادی در اول اردیبهشت سال ۱۳۳۶ در محله شهید سعیدی حوالی میدان خراسان به دنیا آمد. وی فرزند چهارم از ۶ فرزند خانواده بود. با این حال پدرش شهدی محمد حسین علاقه خاصی به او داشت. وی نیز منزلت پدر خویش را به درستی شناخته بود. پدری که توانسته بود با شغل بقالی به بهترین نحو فرزندانش را تربیت نماید. هنگامی که ابراهیم نوجوان بود، پدرش فوت کرد و از آن جا بود که زندگی را مانند مردان بزرگ، به پیش برد.

ابراهیم دوران دبستان را به مدرسه طالقانی رفت و دبیرستان را نیز در مدارس ابوریحان و کریم خان گذراند. او در سال ۵۵ توانست به دریافت دیپلم ادبی نائل شود. از همان سال‌های پایانی دبیرستان، مطالعات غیر درسی را نیز شروع کرد؛ حضور در هیئت جوانان وحدت اسلامی و همراهی و شاگردی استادی نظیر مرحوم علامه «محمدتقی جعفری» بسیار در رشد شخصیتی ابراهیم مؤثر بود. این شهید مفقود، در دوران پیروزی انقلاب شجاعت‌های بسیاری از خود نشان داد؛ همزمان با تحصیل علم به کار در بازار تهران مشغول بود و پس از انقلاب در سازمان تربیت بدنی و بعد از آن به آموزش پرورش منتقل شد.



فعالیت های شهید ابراهیم هادی



شهید ابراهیم هادی بعد از پیروزی انقلاب در سازمان تربیت بدنی کار کرد و پس از آن به آموزش پرورش منتقل شد. وی مانند معلمی فداکار به تربیت دانش آموزانش پرداخت. شهید ابراهیم هادی به ورزش علاقه داشت و فعالیت در این عرصه را با ورزش پهلوانی یعنی ورزش باستانی شروع کرد و در والیبال و کشتی بی نظیر بود. در هیچ میدانی هرگز پا پس نکشید و مردانه ایستاد. در ارتفاعات سر به فلک کشیده «بازی دراز» و «گیلانغرب» تا دشت های سوزان جنوب میتوان مردانگی او را مشاهده کرد. انتقال مجروحان و شهدا از منطقه به عقب جبهه یکی از کارهای شهید ابراهیم هادی به شمار می رفت. گاهی اوقات پیکرهای مطهر شهدا در ارتفاعات بازی دراز بر شانه های ابراهیم می نشست تا بدست خانواده هایشان برسد

خاطرات شهید ابراهیم هادی

شهید ابراهیم هادی به علت ویژگی هایی اخلاقی، فرماندهی و شخصیتی که داشته تا کنون بعنوان یکی از شهدای مفقودالجسدی شناخته می شود. در خاطرات درباره او چنین نقل شده است:

اوایل دوران دبیرستان بود که ابراهیم با ورزش باستانی آشنا شد و شبها به زورخانه حاج حسن می رفت. حاج حسن توکل معروف به حاج حسن نجار عارفی وارسته بود. او زورخانه ای نزدیک مدرسه ابوریحان داشت و ابراهیم هم یکی از ورزشکاران این محیط ورزشی و معنوی شد.

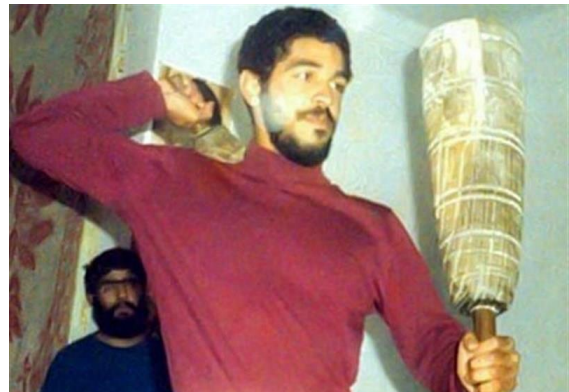
حاج حسن، ورزش را با یک یا چند آیه قرآن شروع می کرد و سپس حدیثی می گفت و ترجمه می کرد. بیشتر شبها، ابراهیم را می فرستاد وسط گود، ابراهیم هم در یک دور ورزش معمولاً یک سوره قرآن و یا دعای توسل و اشعاری در مورد اهل بیت می خواند و به این ترتیب به مرشد هم کمک می کرد. از جمله کارهای مهم در این مجموعه این بود که هر وقت ورزش بچه ها به اذان مغرب می رسید بچه ها دست از ورزش می کشیدند و توی همان گود زورخانه، پشت سر حاجی نماز جماعت می خواندند.

به این ترتیب حاج حسن در آن اوضاع قبل از انقلاب، درس ایمان و اخلاق را در کنار ورزش به جوان ها می آموخت. فراموش نمی کنم که یکبار بچه ها پس از ورزش در حال پوشیدن لباس بودند و مشغول خداحافظی، که یکبارہ مردی سراسیمه وارد شد و در حالی که بچه خردسالی در بغل داشت با رنگی پریده و با صدائی لرزان گفت: "حاج حسن کمکم کن. بچه ام مریضه، دکتر! جوابش کردن! داره از دستم میره. حاجی من به نفَس شما اعتقاد دارم. تو رو خدا دعا

کنین تو رو خدا..." و بعد شروع به گریه کرد.

ابراهیم بلند شد و گفت: "لباساتون رو عوض کنین و بیاین توی گود". خودش هم آمد وسط گود. آن شب ابراهیم در یک دور ورزش دعای توسل رو با بچه‌ها زمزمه کرد و بعد هم از سوزدل برای آن بچه دعا کرد آن مرد هم با بچه‌اش در گوشه‌ای نشسته بود و گریه می‌کرد.

یکی دو هفته بعد حاج حسن بعد از ورزش گفت: "بچه‌ها روز جمعه ناهار دعوت شدین" با تعجب پرسیدم: کجا؟! گفت: "همان بنده خدا که با بچه مریض آمده بود. همان آقا دعوت کرده. بعد ادامه داد: الحمدلله بچه‌اش مشکلی نداره، دکتر هم گفته بچه‌ات خوب شده. برا همین همه ما رو ناهار دعوت کرده." برگشتم و ابراهیم را نگاه کردم. مثل کسی که چیزی نشنیده باشد، داشت آماده می‌شد که بره بیرون، اما من شک نداشتم، دعای توسلی که ابراهیم با اون شور و حال عجیب خواند کار خودش را کرده بود.



ورود خودجوش به عرصه دفاع

با آغاز درگیری‌ها در کردستان، ابراهیم به صورت خودجوش و بدون انتظار برای فرا خوان رسمی، عازم مناطق غرب کشور شد. او در خاموش کردن آتش فتنه‌ای که توسط استکبار جهانی در آن منطقه شعله‌ور شده بود، نقش آفرینی کرد.

با شروع جنگ تحمیلی، او خطر را جدی دید و در قالب سپاه حضرت محمد رسول الله (ص) تهران بزرگ، به عنوان یک نیروی زبده و چریکی، عازم مناطق عملیاتی جنوب کشور شد.



فعالیت در مناطق عملیاتی

ابراهیم در مناطق مختلف جنگی از جمله گیلانغرب، فکه و جنوب کشور حضور داشت. رشادت‌های او در نبردهای تن به تن با نیروهای دشمن زبانزد خاص و عام بود. او از بنیانگذاران گروه چریکی شهید اندرزگو در جبهه گیلانغرب بود و در عملیات‌های چریکی علیه یگان‌های زرهی دشمن شرکت می‌کرد.

اگرچه او هرگز مسئولیت رسمی فرماندهی را نپذیرفت، اما همواره به عنوان یک تکیه‌گاه روحی و عملیاتی برای رزمندگان عمل می‌کرد. او ترجیح می‌داد در کنار مسئولان واحدها باشد و بدون عنوان رسمی، به همکاری و کمک بپردازد.

ابراهیم هادی در انتقال مجروحان و شهدا از منطقه به عقب جبهه پیشقدم بود. گاهی پیکرهای مطهر شهدا در ارتفاعات بازی دراز بر دوش او قرار می‌گرفت تا به دست خانواده‌هایشان برسد.

پایداری تا آخرین نفس

در عملیات والفجر مقدماتی، او به همراه نیروهای گردان‌های کمیل و حنظله، به مدت پنج روز در کانال‌های فکه مقاومت کرد و تسلیم نشد.

در نهایت، در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۶۱، پس از فرستادن آخرین نیروهای باقی‌مانده به عقب، خود تنها ماند و در گیرودار نبرد، مفقودالاثر شد. پیکر او هرگز پیدا نشد و آرزوی گمنامی او برآورده شد.



وصیت‌نامه شهید ابراهیم هادی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

اگر چه خود را بیشتر از هر کس محتاج وصیت و پند و اندرز می‌دانم، قبل از آغاز سخن از خداوند منان تمنا می‌کنم قدرتی به بیان من عطا فرماید که بتوانم از زبان یک شهید، دست به قلم ببرم چرا که جملات من اگر لیاقتی پیدا شد و مورد عفو رحمت الهی قرار گرفتم و توفیق و سعادت شهادت را پیدا کردم، به عنوان پرافتخارترین وصایای شهید خوانده شود.

خدایا تو را گواه می‌گیرم که در طول این مدت از شروع انقلاب تاکنون هر چه کردم برای رضای تو بوده و سعی داشتم همیشه خود را مورد آزمایش و آموزش در مقابل آزمایش‌ها قرار دهم.

امیدوارم این جان ناقابل را در راه اسلام عزیز و پیروزی مستضعفین بر متکبرین بپذیری.

خدایا هر چند از شکستگی‌های متعدد استخوان‌هایم رنج می‌برم، ولی اهمیتی نمی‌دادم. به خاطر این که من در این مدت چه نشانه‌هایی از لطف و رحمت تو نسبت به آن‌هایی که خالصانه و در این راه گام نهاده‌اند، دیده‌ام

خدایا، ای معبودم و معشوقم و همه کس و کارم، نمی‌دانم در برابر عظمت تو چگونه ستایش کنم ولی همین قدر می‌دانم که هر کس تو را شناخت، عاشقت شد و هر کس عاشقت شد، دست از همه چیز شسته و به سوی تو می‌شتابد و این را به خوبی در خود احساس کردم و می‌کنم.

خدایا عشق به انقلاب اسلامی و رهبر کبیر انقلاب چنان در وجودم شعله‌ور است که اگر تکه‌تکه‌ام کنند و یا زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار گیرم، او را تنها نخواهم گذاشت.

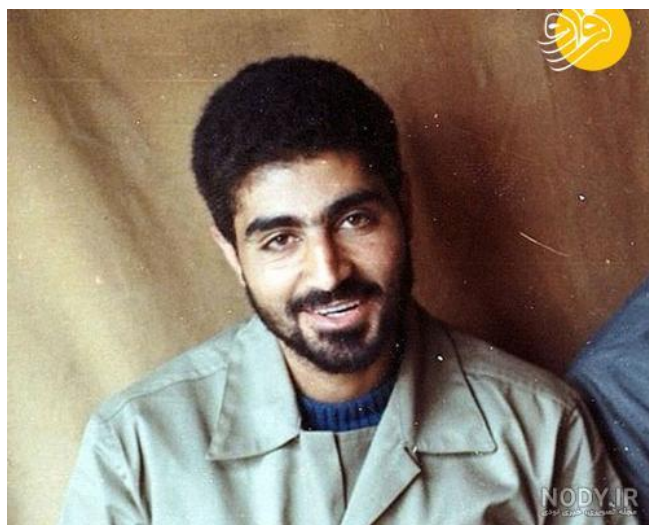
و به عنوان یک فردی از آحاد ملت مسلمان به تمامی ملت خصوصاً مسئولین امر تذکر می‌دهم که همیشه در جهت اسلام و قرآن بوده باشید و هیچ مسئله و روشی شما را از هدف و جهتی که دارید، منحرف ننماید. دیگر این که سعی کنید در کارهایتان نیت خود را خالص نموده و اعمالتان را از هر شرک و ریا، حسادت و بغض پاک نمایید تا هم اجر خود را ببرید و هم بتوانید مسئولیت خود را آن‌چنان که خداوند، اسلام و امام می‌خواهند، انجام داده باشید. این را هرگز فراموش نکنید تا خود را نسازیم و تغییر ندهیم، جامعه ساخته نمی‌شود.

والسلام و علیکم و رحمه الله و برکاته

ابراهیم هادی

شهید سردار قاسم سلیمانی

تولد و سال‌های نخستین



سردار قاسم سلیمانی در سال ۱۳۳۵ در روستای «قنات ملک» از توابع شهرستان رابر استان کرمان در خانواده‌ای متدین و محروم به دنیا آمد. دوران نوجوانی او همزمان با اوج گیری انقلاب اسلامی بود و از همان سال‌ها، با حضور در فعالیت‌های انقلابی، عشق به امام خمینی(ره) و دفاع از ارزش‌های اسلامی در وجودش ریشه دواند.

ورود به عرصه پهلوانی و فرهنگ زورخانه‌ای

سردار سلیمانی از علاقه‌مندان به ورزش‌های پهلوانی و فرهنگ زورخانه بود. او بارها در گفت‌وگوهایش به تأثیر آموزه‌های زورخانه بر شکل‌گیری شخصیتش اشاره کرد:

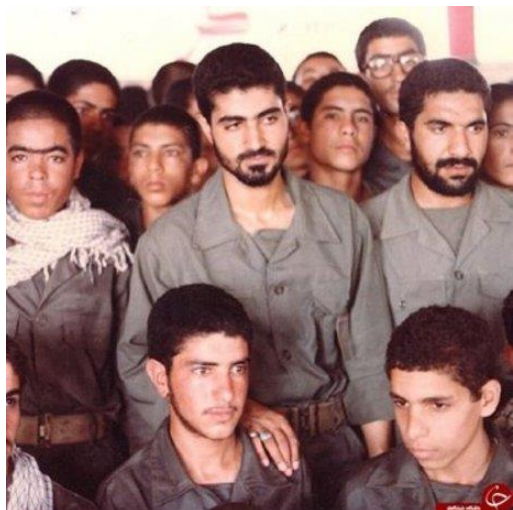
«ورزش پهلوانی به من درس وفاداری، شجاعت و دفاع از مظلوم را آموخت. در گود زورخانه بود که یاد گرفتن پهلوان واقعی کسی است که در برابر ظلم بایستد».

این فرهنگ، نقش بی‌بدیلی در پرورش روحیه ایثار و مقاومت در وجود او داشت.

همزمانش روایت می‌کنند که سردار سلیمانی در اوج مسئولیت، هرگاه به کرمان می‌رفت، به زورخانه محل می‌رفت و در کنار ورزشکاران باستانی به ورزش می‌پرداخت. او می‌گفت:

«زورخانه خانه پهلوانان است و من خود را فرزند این خانه می‌دانم»





حضور در جبهه‌های دفاع مقدس

با آغاز جنگ تحمیلی، سردار سلیمانی به عنوان یکی از فرماندهان جوان و شجاع سپاه پاسداران در جبهه‌های جنوب حضور یافت. او فرماندهی لشکر ۴۱ ثارالله کرمان را بر عهده گرفت و در عملیات‌های مهمی مانند والفجر ۸، کربلای ۴ و کربلای ۵ نقش آفرینی کرد. رشادت‌های او در آزادسازی شهرها و مناطق استراتژیک، نام او را به عنوان یکی از برجسته‌ترین فرماندهان دفاع مقدس ثبت کرد.

نقش آفرینی در مقابله با تروریسم

پس از پایان جنگ، سردار سلیمانی در قامت فرمانده سپاه قدس، مسئولیت مقابله با گروه‌های تروریستی در منطقه را بر عهده گرفت. او با رشادت و درایت بی‌نظیرش، نقش کلیدی در شکست داعش و نجات ملت‌های منطقه از چنگال تروریسم ایفا کرد. دشمنان او را «سردار سایه» می‌نامیدند و دوستانش او را «حاج قاسم» خطاب می‌کردند.



ویژگی‌های پهلوانی و اخلاقی

سردار سلیمانی مجسمه کامل یک پهلوان دوران معاصر بود:

شجاعت بی‌نظیر: او در خطرناک‌ترین صحنه‌های نبرد حاضر می‌شد و هرگز از دشمن نمی‌ترسید.

تواضع و مردم‌داری: با وجود مقام بالا، همچنان ساده و فروتن زندگی می‌کرد و همواره درد مردم را می‌خورد.

وفاداری به آرمان‌ها: تا آخرین نفس به آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) وفادار ماند.

مقاومت در برابر ظلم: او در برابر استکبار جهانی و تروریسم ایستادگی کرد و هرگز تسلیم نشد.



شهادت

سردار قاسم سلیمانی در بامداد ۱۳ دی ۱۳۹۸، پس از عمری مجاهدت، در حمله تروریستی آمریکا در فرودگاه بغداد به همراه ابومهدی المهندس به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر پاکش پس از تشییعی با شکوه در زادگاهش کرمان به خاک سپرده شد.

بخشی از وصیت‌نامه ارزشمند شهید سپهبد قاسم سلیمانی

خداوند، ای عزیز! من سال‌ها است از کاروانی به‌جا مانده‌ام و پیوسته کسانی را به‌سوی آن روانه می‌کنم، اما خود جا مانده‌ام، اما تو خود می‌دانی هرگز نتوانستم آنها را از یاد ببرم. پیوسته یاد آنها، نام آنها، نه در ذهنم بلکه در قلبم و در چشمم، با اشک و آه یاد شدند.

عزیز من! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه ممکن [است] کسی که چهل سال بر درت ایستاده است را نپذیری؟ خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مرا در فراق خود بسوزان و بمیران.

عزیزم! من از بی‌جاقراری و رسوای ماندگی، سر به بیابان‌ها گذارده‌ام؛ من به‌امیدی از این شهر به آن شهر و از این صحرا به آن صحرا در زمستان و تابستان می‌روم. کریم، حبیب، به‌کرم دل بسته‌ام، تو خود می‌دانی دوستت دارم. خوب می‌دانی جز تو را نمی‌خواهم. مرا به خودت متصل کن.

خدایا وحشت همه وجودم را فرا گرفته است. من قادر به مهار نفس خود نیستم، رسوایم نکن. مرا به حرمت کسانی که حرمتشان را بر خودت واجب کرده‌ای، قبل از شکستن حریمی که حرم آنها را خدشه‌دار می‌کند، مرا به قافله‌ای که به‌سویت آمدند، متصل کن.

معبود من، عشق من و معشوق من، دوستت دارم. بارها تو را دیدم و حس کردم، نمی‌توانم از تو جدا بمانم. بس است، بس. مرا بپذیر، اما آن‌چنان که شایسته تو باشم.

خطاب به برادران و خواهران مجاهدم...

خواهران و برادران مجاهدم در این عالم، ای کسانی که سرهای خود را برای خداوند عاریه داده‌اید و جان‌ها را بر کف دست گرفته و در بازار عشق‌بازی به سوق فروش آمده‌اید، عنایت کنید: جمهوری اسلامی، مرکز اسلام و تشیع است.

امروز قرارگاه حسین بن علی، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم‌ها می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی(ص).

برادران و خواهران! جهان اسلام پیوسته نیازمند رهبری است؛ رهبری متصل به و منصوب شرعی و فقهی معصوم. خوب می‌دانید منزّه‌ترین عالم دین که جهان را تکان داد اسلام را احیا کرد، یعنی خمینی بزرگ و پاک ما، ولایت فقیه را تنها نسخه نجات‌بخش این امت قرار داد؛ لذا چه شما که به‌عنوان شیعه به آن اعتقاد دینی دارید و چه شما به‌عنوان سنی اعتقاد عقلی دارید، بدانید [باید] به‌دور از هرگونه اختلاف، برای نجات اسلام خیمه ولایت را رها نکنید. خیمه، خیمه رسول‌الله است. اساس دشمنی جهان با جمهوری اسلامی، آتش زدن و ویران کردن این خیمه است، دور آن

بچرخید. والله والله والله این خیمه اگر آسیب دید، بیت الله الحرام و مدینه حرم رسول الله و نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد باقی نمی ماند؛ قرآن آسیب می بیند.

خطاب به برادران و خواهران ایرانی...

برادران و خواهران عزیز ایرانی من، مردم پرافتخار و سربلند که جان من و امثال من، هزاران بار فدای شما باد، کما اینکه شما صدها هزار جان را فدای اسلام و ایران کردید؛ از اصول مراقبت کنید، اصول یعنی ولیّ فقیه، خصوصاً این حکیم، مظلوم، وارسته در دین، فقه، عرفان، معرفت؛ خامنه‌ای عزیز را جان خود بدانید، حرمت او را مقدسات بدانید.

برادران و خواهران، پدران و مادران، عزیزان من!

جمهوری اسلامی، امروز سربلندترین دوره خود را طی می کند. بدانید مهم نیست که دشمن چه نگاهی به شما دارد، دشمن به پیامبر شما چه نگاهی داشت و [دشمنان] چگونه با پیامبر خدا و اولادش عمل کردند، چه اتهاماتی به او زدند، چگونه با فرزندان مطهر او عمل کردند؟ مذمت دشمنان و شماتت آنها و فشار آنها، شما را دچار تفرقه نکند.

بدانید که می دانید مهمترین هنر خمینی عزیز این بود که اول اسلام را به پشتوانه ایران آورد و سپس ایران را در خدمت اسلام قرار داد. اگر اسلام نبود و اگر روح اسلامی بر این ملت حاکم نبود، صدام چون گرگ درنده‌ای این کشور را می درید؛ آمریکا چون سگ هاری همین عمل را می کرد، اما هنر امام این بود که اسلام را پشتوانه آورد؛ عاشورا و محرم، صفر و فاطمیه را به پشتوانه این ملت آورد، انقلاب‌هایی در انقلاب ایجاد کرد، به این دلیل در هر دوره هزاران فداکار جان خود را سپر شما و ملت ایران و خاک ایران و اسلام نموده‌اند و بزرگترین قدرت‌های مادی را ذلیل خود نموده‌اند. عزیزانم، در اصول اختلاف نکنید.

شهادت، محور عزّت و کرامت همه ما هستند؛ نه برای امروز، بلکه همیشه اینها به دریای واسعه خداوند سبحان اتصال یافته‌اند. آنها را در چشم، دل و زبان خود بزرگ ببینید، همان گونه که هستند. فرزندان را با نام آنها و تصاویر آنها آشنا کنید. به فرزندان شهدا که یتیمان همه شما هستند، به چشم ادب و احترام بنگرید. به همسران و پدران و مادران آنان احترام کنید، همان گونه که از فرزندان خود با اغماض می گذرید، آنها را در نبود پدران، مادران، همسران و فرزندان خود توجه خاص کنید.

نیروهای مسلّح خود را که امروز ولیّ فقیه فرمانده آنان است، برای دفاع از خودتان، مذهبتان، اسلام و کشور احترام کنید و نیروهای مسلح می بایست همانند دفاع از خانه خود، از ملت و نوامیس و ارض آن حفاظت و حمایت و ادب و احترام کنند و نسبت به ملت همان گونه که امیرالمؤمنین مولای متقیان فرمود، نیروهای مسلح می بایست منشأ عزت ملت باشد و قلعه و پناهگاه مستضعفین و مردم باشد و زینت کشورش باشد.

سخن پایانی:

از گود تا جبهه، از شهادت تا جاودانگی

در گذر از صفحات این نوشتار، با روایت زندگی پهلوانانی آشنا شدیم که گود زورخانه را ترک گفتند تا در گسترده‌ترین میدان مردانگی، حماسه‌ای بی‌نظیر بیافرینند. از شهید سعید طوقانی، نوجوانی که بازوبند پهلوانی را به نشان بسیجی مبدل کرد، تا شهید عباس دائم‌الحضور که ضرب‌هایش در جبهه طبل مقاومت بود؛ از شهید ابراهیم هادی که ایثار را در سایه‌ایثار معنا کرد، تا سردار قاسم سلیمانی که پهلوانی را از مرزهای جغرافیا فراتر برد. اینان، تنها رزمنده نبودند؛ آنان حکمت‌آموختگان مکتبی کهن بودند که درس‌های گود را در خونین‌ترین صحنه‌ها به اجرا درآوردند. آنان به ما آموختند که پهلوانی، تنها در گردش میل و چرخش در گود نیست؛ پهلوانی، ایستادن در برابر ظلم است، آن‌جا که تاریخ می‌نگارد و بشریت به تماشا می‌ایستد.

و اینک، این میراث گران‌بها به دستان ما سپرده شده است:

میراث شجاعت در برابر زورگویان

میراث ایثار در راه آرمان‌های مقدس

میراث وفاداری به میهن و مردم

و میراثی از عشق به شهادت

باشد که با الگوگیری از این اسوه‌های حقیقی، در زندگی خویش پهلوانانی راستین باشیم؛ پهلوانانی که نه در گفتار، که در کردار و پایداری، وارثان راستین شهیدان باشند.

به امید آن روز...

یادشان گرامی، راهشان پررهرو و نامشان جاودان باد